

در آمدی بر «مفهوم مخالف» در تفسیر گزاره‌های حقوقی^۱

حمید مسجدسرائی*

زهرا فیض**

چکیده

گذشته از این که قواعد علم اصول فقه در خدمت مجتهد به منظور استنباط فقهی و کشف حکم شرعی است به منظور کشف حکم حقوقی و مراد واقعی قانونگذار و به تعبیری کشف روح قانون نیز در خدمت دادرس و حقوقدان است. صرفنظر از استدلال‌هایی که موافقین و مخالفین مفهوم در علم اصول بیان کرده‌اند همواره این سؤال مطرح است که معیار و ضابطه وجود و عدم وجود مفهوم مخالف در متون قانونی و گزاره‌های حقوقی چیست؟ بدون شک یافتن پاسخ مناسبی برای این سؤال، راه هرگونه تفسیر را در برداشت‌های حقوقی و قانونی خواهد بست. نوشتار حاضر با تتبع در مواد قانونی متعدد به این نتیجه رسیده است که ملاک و مناط تشخیص مفهوم در قوانین موضوعه، در جایی که قرینه خارجی وجود نداشته باشد علاوه بر رعایت اصول و قواعد مسلم حقوقی، از راه ذوق سلیم و موازین لغوی است به شرطی که بر مفهوم نامعقولی دلالت نداشته باشد، لذا هرگونه قیاس، تشبیه، مصلحت‌سنجی و تعمیم بی‌دلیل و غیرمستند با استناد به روح و مفاد قانون ممنوع است و این همان یافته اصلی تحقیق محسوب می‌شود.

کلید واژه‌ها: مفهوم مخالف، مفهوم شرط، مفهوم وصف، تفسیر قانون.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۱۰/۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱/۱۴

* دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان، ایران (نویسنده مسؤول)

h_masjedsaraie@profs.semnan.ac.ir

** عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور

۱- مقدمه

قانونگذار در مقام تأمین نظم و امنیت عمومی و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی، ناگزیر از به کارگرفتن الفاظ و عبارات روشن، جامع و نامتعارض و دوری جستن از نقص و ابهام و اجمال است لیکن پیش بینی وقایع گوناگون و احاطه بر فروض و فروع متعدد رفتارها، از حدّ توان انسانی خارج است؛ به فرض توانایی هم، مواجهه‌ی قانونی با آنها، با به کارگرفتن عباراتی خالی از هر نوع نقص، ابهام و اجمال غیرممکن است (نوبخت، ۱۳۸۸، ۱۷) گاهی تعبیرات جدیدی که در گفتار مردم پیدا می‌شود، سبب می‌گردد تا عبارات نخستین رفته رفته صراحت خود را از دست بدهند (محسنی، ۱۳۷۵، ۳۲۶) و زمانی نیز با وجود صراحت و روشنی مفهوم قاعده‌ی قانونی، به خاطر وجود نوعی نقص و عدم جامعیت در خود قاعده، مرزهای حاکمیت قاعده به سادگی قابل شناسایی نبوده و شمول آن بر برخی از وقایع در معرض تردید قرار می‌گیرد (امیدی، ۱۳۷۷، ۱۱) زمانی هم عبارت‌های قانون برای فهماندن مقصود رسا نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۲۰۵) بر این اساس، برای حل مشکلات مذکور، حقوقدانان و دادرسان به تفسیر قانون که به یک معنا یافتن حکم هر موضوع حقوقی از دیدگاه قانونگذار است، دست می‌زنند (بابایی مهر، ۱۳۸۸، ۱۶۷) که توفیق در این تلاش، مستلزم آشنایی با ساختار کلی نظام حقوقی و آگاهی از مباحث و معانی معمول الفاظ و مفهوم و دلالت‌های منطوقی و سیاقی اصولی و عبارات قانون است.

قانون، مهم‌ترین منبع حقوق موضوعه است که در قالب الفاظ بیان می‌شود و از آن‌جا که بحث مفهوم و منطوق نیز جزو مباحث الفاظ می‌باشد، بنابراین، بحث مذکور کاربرد وسیعی در علم حقوق داشته و هیچ حقوقدانی در فهم کامل قانون، خود را بی‌نیاز از دانستن این بحث نمی‌داند و مفهوم مخالف در استنباط فهم صحیح از قانون و کشف نظر قانونگذار نقش مؤثری دارد.

منطوق، معنایی است که خود لفظ مستقیماً بر آن دلالت می‌کند، به گونه‌ای که لفظ منطوق دربرگیرنده‌ی آن معنی و قالب آن معنی باشد و در زمان تکلم، بلافاصله در ذهن نقش بندد و مفهوم، معنایی است که لفظ منطوق دربرگیرنده‌ی آن معنا نبوده و به صورت مطابقی بر آن دلالت نکند، اما در عین حال، بر آن معنا دلالت می‌کند به این اعتبار که آن معنی به دلالت التزامی بین به معنای اخص، لازمه مفاد آن جمله است (غروی نائینی، ۱۴۲۱، ۱، ۴۷۶؛ واعظ حسینی بهسودی، ۵، ۵۷) در واقع مفهوم به نوع خاصی از مدالیل التزامی در جمله‌های مرکب اختصاص دارد (آهنگران و زارع مؤیدی، ۱۳۹۱، ۶) باید گفت که هر عبارتی منطوقی دارد ولی لازم نیست که مفهوم داشته باشد. مانند ماده‌ی ۱۰۰۳ قانون مدنی که

دارای منطوق است اما مفهوم ندارد: «هیچ کس نمی‌تواند بیش از یک اقامتگاه داشته باشد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ۵، ۳۵۴) منطوق در علم اصول مرادف با دلالت مطابقی و مفهوم مرادف با دلالت التزامی در منطوق است (مظفر، ۱۴۰۵، ۱، ۱۰۷).

منطوق بر دو قسم است: صریح و غیرصریح. دلالت‌های مطابقی و تضمینی را دلالت منطوقی صریح و دلالت التزامی را دلالت منطوقی غیر صریح یا سیاقی گویند. دلالت منطوقی غیر صریح بر سه قسم است: دلالت اقتضاء، دلالت تنبیه، دلالت اشاره (ولایی، ۱۳۸۶، ۳۰۱) و اصولی‌ها اختلاف نظر دارند که این موارد آیا جزو دلالت منطوقی است یا مفهومی، و یا هیچ کدام از آنها نیست (میرزای قمی، ۱۲۰۵، ۱، ۱۶۸). مفهوم نیز بر دو قسم است: مفهوم موافق: آن چه که از منطوق استنباط می‌شود از نظر نفی و اثبات موافق منطوق باشد، که در حجیت آن اختلافی نیست. به عنوان مثال ماده ۳۸۷ قانون مدنی می‌گوید: «اگر مبیع قبل از تحویل به خریدار، تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید به مشتری مسترد گردد». چون تفاوت ثمن و مبیع اعتباری است، طبعاً حکم ماده مزبور در مورد تلف ثمن معین قبل از قبض نیز جاری است (طاهری، ۱۳۷۵، ۱، ۴۵۶) فسخ بیع و استرداد مبیع و ثمن هر دو به صورت جمله مثبت می‌باشد و از این جهت، مفهوم موافق است. مفهوم مخالف، مفهومی است که از حیث نفی و اثبات، عکس منطوق باشد (محقق داماد، ۱۳۸۶، ۱، ۷۲)؛ ماده ۱۱۸۵ قانون مدنی مصداق منطوق و مفهوم موافق است: «هرگاه ولی قهری طفل محجور شود مدعی العموم مکلف است مطابق مقررات راجعه به تعیین قیّم، قیمی برای طفل معین کند.» مفهوم موافق این ماده آن است که هر گاه وصی طفل نیز محجور شود، دادستان مکلف است قیمی برای طفل معین کند، زیرا وقتی، محجور شدن ولی قهری که دارای ولایتی قوی است نیاز به تعیین قیم دارد؛ محجور شدن وصی که ولایتش ضعیف‌تر می‌باشد به طریق اولی نیاز به تعیین قیم دارد.

ماده ۱۲۳ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۹۲) را می‌توان از مصادیق منطوق و مفهوم مخالف قرار داد: «مجرد قصد ارتکاب جرم و یا عملیات و اقداماتی که فقط مقدمه جرم است و ارتباط مستقیم با وقوع جرم ندارد، شروع به جرم نیست و از این حیث قابل مجازات نمی‌باشد.» منطوق این ماده آن است که هر عملیاتی که ارتباط مستقیم با وقوع جرم دارد، شروع به جرم است. یا مثلاً ماده ۷۲۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «اگر در مورد حواله، محیل، مدیون محتال نباشد احکام حواله در آن جاری نخواهد بود.» مفهوم مخالف این ماده چنین است: «اگر در مورد حواله، محیل مدیون محتال باشد احکام حواله در آن جاری

خواهد بود». گویندگان غالباً قیدی را که در سخنان خود می‌آورند، ایجاد مفهوم مخالف می‌کنند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ۲۵۷).

واقعیت آن است که بیشتر نویسندگان فارسی زبان که در حوزه اصول فقه قلم فرسایی کرده‌اند ضمن طرح بحث مفهوم در متون قانونی بی آن که به ارائه معیار و ملاک مفهوم مخالف بپردازند تنها به ذکر چند مثال حقوقی بسنده کرده‌اند. هدف نوشتار حاضر یافتن پاسخ مناسبی برای این سؤال است که حقوقدان و دادرس در مواجهه با متون قانونی و گزاره‌های حقوقی، چه ملاک و معیاری را برای شناخت مفهوم مخالف به کارگیرد؟ آیا معیار واحدی وجود دارد که با استفاده از آن بتوان حکم کلی مبنی بر داشتن مفهوم یا نداشتن آن به دست داد یا چنین چیزی ممکن نیست؟ لازم به ذکر است که مفهوم مخالف در مبحث ادله-ی اثبات، دلیلی در کنار دلیل لفظی به حساب می‌آید و حتی در مواردی بر دلیل لفظی مقدم می‌شود مانند این که دلیل لفظی، عام، و مفهوم مخالف، خاص باشد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹، ۱۸۸).

۲- مفهوم مخالف و اعتبار آن

درباره‌ی مفهوم مخالف اختلاف نظر وجود دارد؛ معروف است که نزاع در حجیت مفاهیم، نزاعی صغروی است یعنی تمامی اختلاف نظرها در این مورد است که آیا شرط یا وصف یا عدد و ... مفهوم دارد یا خیر؟ (موسوی خمینی، ۱۳۶۷، ۱، ۱۰۶؛ نائینی، ۱۴۲۱، ۱، ۴۷۸؛ مشکینی، ۱۳۷۱، ۲۵۰). مرحوم مظفر در این خصوص چنین می‌گوید: شکی نیست که هر گاه کلام دارای مفهومی باشد که بر آن دلالت کند در این صورت آن کلام در آن مفهوم ظهور خواهد داشت و در نتیجه همچون دیگر ظواهر از طرف متکلم بر شنونده و از طرف شنونده بر متکلم حجت خواهد بود. بنابراین وقتی ظهور مفهوم حجت است، نزاع در حجیت مفهوم چه معنایی می‌تواند داشته باشد. مثلاً وقتی که می‌گویند: آیا مفهوم شرط حجت است یا نه؟ در واقع نزاع در این‌جا، در حقیقت در اصل دلالت داشتن یا عدم دلالت جملات بر مفهوم است و پس از آن که فرض کردیم جمله مفهوم دارد بر سر حجیت مفهوم بحث و نزاعی نیست (مظفر، ۱۴۰۵، ۱، ۱۰۲).

مفهوم مخالف شامل شش قسم: مفهوم شرط، وصف، غایت، حصر، عدد و لقب است که در حجیت آنها میان اصولیان اختلاف است (مظفر، ۱۴۰۵، ۱، ۱۴۰). مفاهیم مذکور به دلیل الزام قضات به حل و فصل دعاوی، به منظور تحصیل حکم بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد، از اینرو، قانون‌گذار ملزم است به مفهوم موافق و مخالف حکم خود توجه داشته باشد تا به استناد آنها حکمی مخالف با نظر حقیقی قانون‌گذار

در زمره‌ی قواعد حقوقی قرار نگیرد (اسدی، ذبیحی، ۱۳۹۲، ۷۳) برای اعتبار و عدم اعتبار مفهوم مخالف بحث‌های زیادی میان اصولیان شیعه و سنی به وجود آمده است (السبکی، ۱۴۰۴، ۲۴۰) که فقها و اصولیان در استنباط‌های فقهی به میزان زیادی از این مفاهیم استفاده نموده‌اند (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۱، ۳، ۶۳؛ ابن قدامه، ۱۴۰۴، ۸، ۴۸۳).

۳- دلایل اعتبار مفهوم مخالف

در اعتبار مفهوم مخالف گفته‌اند: خصوصیتی که در کلام بیان می‌شود دلالت بر انتفای حکم دارد اعم از این که آن خصوصیت، شرط یا وصف یا غایت یا لقب یا نظایر اینها باشد. این دلالت، نزد اصولیان قدیمی، دلالت لفظ نیست بلکه از باب بناء عقلاء است که می‌گویند هر گاه فعلی از کسی صادر شود، برای هدف و غایتی صادر می‌شود و منظور عقلاء از هدف و غایتی که برای کلام وجود دارد، آن است که کلام، معنایش را بیان می‌کند یعنی کسی که سخنی می‌گوید هدفش آن است که معنای آن را بفهماند همان گونه که ویژگی هدف و غایت آن است که در مطلوب، دخالت دارد؛ یعنی مطلوب باید هدف غایت را تأمین کند. بنابراین هرگاه مولى بگوید: «اگر زید تو را اکرام کرد، تو هم او را اکرام کن» عقلاء حکم می‌کنند که اکرام زید در وجوب اکرام وی، دخالت دارد و عقلاء می‌گویند که اگر اکرام زید، دخالت در وجوب اکرام وی نداشت، متکلم، اکرام زید را بیان نمی‌کرد و بقیه قیود نیز به همین صورت هستند. بنابراین بدست آوردن مفهوم از جمله بر این اساس نیست که جمله بر آن دلالت دارد که مثلاً اگر شرط، منتفی شود، حکم نیز منتفی می‌شود یعنی دلالت لفظیه در جمله وجود ندارد بلکه بدست آوردن مفهوم بر این اساس است که اصل در فعل انسان، آن است که بیهوده صادر نشده باشد بلکه برای هدف و انگیزه‌ای طبیعی صادر می‌شود و هدف از آوردن قید و شرط و وصف در جمله، آن است که آن قید در حکم دخالت داشته باشد (سبحانی، ۱۴۳۰، ۱۶۲). در نظر دیگری درباره‌ی اعتبار مفهوم مخالف گفته شده است که هر حکمی دارای یک موضوع است و وقتی قانون‌گذار، حکم را برای موضوع بیان می‌کند، ظاهرش آن است که خلاف آن را نمی‌خواهد. به عبارت دیگر هدف قانون‌گذار آن است که حکم فقط اختصاص به همان موضوع داشته باشد به گونه‌ای که اگر موضوع تغییر کند حکم نیز تغییر یابد و بر همین اساس، مفهوم مخالف را به حکمی مخالف منطوق تعریف کرده‌اند که برای فرضی مخالف با موضوع آن حکم، وجود دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۳، ۱۰۱).

عبارات قانون نیز، مانند همه‌ی عبارات دارای قیود و خصوصیات است؛ غالب چنین است که گوینده هر قیدی را که در عبارت می‌آورد از آن منظور خاصی دارد چنان که اگر آن قید نباشد منظور گوینده تغییر می‌کند. ماده ۱۹۱ قانون مدنی می‌گوید: «عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند». در این ماده اولاً: قصد، مقید به قید انشاء شده است و این تقيید، ایجاد مفهوم مخالف می‌کند و آن مفهوم مخالف این است که قصد غیرانشائی یعنی قصد اخبار، کافی برای ایجاد عقد نمی‌باشد. ثانیاً: تحقق عقد به کمک قصد انشاء، مقید به قید دیگری است که عبارت است از «اقتران قصد انشاء به چیزی که دلالت بر قصد کند». پس اگر قصد انشاء، مقرون به آن چیز که دلالت بر قصد می‌کند نباشد عقد محقق نمی‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ۵، ۳۵۷).

نظر دیگر آن است که مفهوم، مدلول التزامی کلام است و ملازمه میان منطوق و مفهوم از نوع لزوم بین به معنای اخص است. لزوم بین به معنای اخص یعنی این که به محض تصور مدلول مطابقی، مفهوم نیز به ذهن خطور می‌کند (نائینی، ۱۴۲۱، ۴، ۴۷۷).

۴- دلایل دلالت جمله بر مفهوم

مبنای قدما در بحث مفهوم این است که دلالت قضایا بر مفهوم، بر دو اصل عقلایی بنا شده است: الف- مولی و متکلم، عاقل، متوجه، مختار و مرید است؛ ب- کلام خود را به منظور تفهیم معنا با غرض و هدف خاصی القا می‌نماید؛ بنابراین هنگامی که کلامی از این متکلم عاقل و مختار صادر می‌شود، مثل: «این جائک زید فاکرمه» که میان وجوب اکرام زید و آمدن او رابطه برقرار می‌کند، عقلاً حکم می‌کنند که متکلم با اراده و آگاهی، کلام خویش را برای هدف و غرضی بیان کرده است، چون وی می‌توانست از اول بدون قید آوردن بگوید: «اکرم زیداً» یا می‌توانست قیده‌های دیگری را نیز اضافه کرده و بگوید: «این جائک زید و سلم علیک و اکرمک، اکرمه»؛ اما همین که بدون قید نیابرد و یا قید اضافی نیابرد و یا قیدی غیر از قید مجع نیابرد، دلیل بر این است که آمدن زید در نزد وی، در وجوب اکرام او مدخلیت دارد؛ یعنی اگر نیامد، وجوب اکرام ندارد.

مبنای متأخرین این است که دلالت قضایا بر مفهوم، ناشی از علیت منحصره قید (جزا) برای مقید (شرط) است، به گونه‌ای که از وجود جزاء، وجود شرط و از عدم جزاء، عدم شرط لازم می‌آید (خمینی، ۱۴۱۸، ۲، ۳۶۲؛ مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ۱۳۶؛ نائینی، ۱۳۶۹، ۱، ۴۱۴؛ منتظری، ۱۴۱۵، ۲۹۵؛ اصول

فقه، ۱۳۶؛ عیسی‌العاملی، ۱۴۱۳، ۵، ۵۹؛ فاضل‌لنکرانی، ۱۳۸۴، ۷، ۳۵۶؛ مظفر، ۱۴۰۵، ۱، ۱۱۲؛ سبحانی، ۱۴۳۰، ۱۴۷).

البته اصولی‌ها بیشترین استدلال را در مورد مفهوم شرط بیان کرده و می‌گویند: هیأت و ترکیب جمله‌ی شرطیه به گونه‌ای است که اگر شرط، منتفی شود جزاء نیز منتفی می‌گردد. اگر چنین باشد چنان چه به جای عبارت «اگر واقف عین موقوفه را به تصرف وقف ندهد، وقف محقق نمی‌شود» (ماده ۵۹ ق.م) گفته شود: «تحقق وقف منوط به تصرف موقوفه توسط وقف می‌باشد» دلالتی بر مفهوم نخواهد داشت؛ حال آن که چنین نتیجه‌ای محل تأمل است، زیرا ارتباط میان شرط و جزاء، منحصر در جمله‌ی شرطیه نیست بلکه با ده‌ها عبارت می‌توان میان موضوع و قید، چنین ارتباطی را برقرار کرد. پس در اینجا جمله‌ی شرطیه با استفاده از ادات حصر، موضوعیت ندارد بلکه آن چه ملاک می‌باشد برقراری رابطه‌ی علیت انحصاری میان قید و موضوع است به گونه‌ای که اگر رابطه از بین برود، موضوع نیز از بین می‌رود. البته می‌توان پیرامون مصادیق بحث کرد که کدام جمله و رابطه، چنین علیتی دارد و کدام جمله ندارد اما متولی این بحث، علم اصول نیست بلکه اصول، قاعده و ملاک ارائه می‌دهد تا حقوقدان، مصادیق آن را پیدا کند. مواردی هم که در اصول به عنوان مصادیق، مورد بحث قرار گرفته است، تمام موارد نیست بلکه ممکن است موارد غالب باشد (زراعت، ۱۳۸۸، ۷۱).

شرطی که در همه‌ی جمله‌های دارای مفهوم باید وجود داشته باشد آن است که شرط یا وصف یا غایت یا حصر باید علت منحصراً حکم باشد؛ به گونه‌ای که اگر این موارد تغییر کند، حکم نیز تغییر نماید (زراعت، مسجدسرایبی، ۱۳۸۵، ۱، ۲۸۳)؛ در واقع، جمله در صورتی مفهوم مخالف دارد که قرائن خارجی دلالت کند که علت تامه حکم در قضیه‌ی اصلی فقط در موضوع آن قضیه موجود می‌باشد و علت مزبور در قضیه‌ی مفهوم مخالف موجود نیست، لذا قضیه‌ی مزبور، حکم دیگری که مخالف با حکم قضیه‌ی اصلی است دارا می‌باشد. به عبارت دیگر، مبنای مفهوم مخالف، منحصر بودن علت حکم در موضوع قضیه‌ی اصلی است، که به جهتی از جهات مانند، ساختمان جمله و ذکر حکم نسبت به موضوع خاص فهمیده می‌شود، و بدین جهت، در موضوع دیگر آن حکم جاری نمی‌گردد (امامی، ۱۳۸۴، ۳۶)؛ مثلاً ماده ۳۴۵ قانون تجارت مقرر می‌دارد: «هر گاه طرفین معامله یا یکی از آن‌ها به اعتبار تعهد شخص دلال معامله نمود، دلال ضامن معامله است». در این جا تعهد دلال، علت ضامن بودن اوست. بنابراین، اگر تعهد دلال

نباشد بلکه دلالت واسطه محض باشد ضمانت او نیز منتفی خواهد شد. اینک بحث مفهوم مخالف در اقسام مختلف آن را از زاویه متون قانونی پی می‌گیریم.

۴-۱- مفهوم شرط

مفهوم شرط یکی از انواع مفهوم مخالف است (فاضل تونی، ۱۴۱۲، ۲۳۱) مراد از مفهوم شرط، جملات شرطیه نحوی است؛ یعنی جمله شرط و جزاء و ادات شرط (قمی، ۱۲۰۵، ۱۷۵) و در هر جمله شرطیه با سه عنصر اصلی روبرو هستیم: موضوع، حکم و شرط (الصدر، ۱۴۰۸، ۲، ۱۳۱) و بحث مفهوم جملات شرطیه در جملاتی است که در صورت وجود شرط، جزاء بر آن مترتب بوده و در صورت عدم شرط، جزا نیز معدوم و منتفی خواهد بود (فیض، ۱۳۸۵، ۲۵۷).

قانونگذار بسیاری از قوانین خود را در قالب جمله‌های شرطیه‌ای بیان داشته است که مفهوم این جملات نیز حاصل احکام حقوقی است. مانند ماده ۲۷۳ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «اگر صاحب حق از قبول آن امتناع کند، متعهد به وسیله‌ی تصرف دادن آن به حاکم یا قائم مقام او بری می‌شود». مفهوم مخالف این ماده چنین است: «اگر صاحب حق از قبول آن امتناع نکند، متعهد به وسیله‌ی تصرف دادن آن به حاکم یا قائم مقام او بری نمی‌شود».

مشهور اصولی‌ها معتقدند که در اثبات مفهوم شرط، دو رکن اساسی وجود دارد (هاشمی شاهرودی، بی‌تا، ۱۴۱). اول این که اثبات مفهوم بر اثبات ملازمه‌ی علی منحصراً بین شرط و جزاء متوقف است و رکن دوم این که در اثبات مفهوم شرط لازم است که در فرض انتفای موضوع، سنخ حکم منتفی شود و نه شخص حکم. منظور از سنخ حکم، کلی و طبیعی حکم است که به فرض خاصی مقید نیست؛ یعنی طبیعت کلی‌ای که در ضمن افراد متعدد می‌تواند موجود شود و شخص حکم مصداقی از مصادیق حکم است. بدیهی است که شخص حکم با انتفای موضوع، عقلاً منتفی می‌شود؛ هر چند انتفای موضوع، مستند به انتفای برخی از قیودش باشد. لذا نزاع در باب مفهوم شرط، تنها در مقامی جاری است که وجود سنخ حکم و انتفایش در صورت انتفای شرط، امری ممکن باشد. بنابراین، اگر در قضیه‌ای حکم شخصی بر موضوع مترتب شود؛ به دلیل این که شخص حکم با انتفای موضوع، منتفی می‌شود و امکان بقای آن وجود ندارد از محل نزاع در باب مفهوم شرط خارج می‌شود (جزایری، ۱۳۸۲، ۳، ۳۴۱).

در چگونگی دلالت جمله شرطیه بر مفهوم تقریرهای مختلفی ارائه شده است، از جمله:

۱. جمله شرطیه برای دلالت بر این که شرط علت انحصاری برای جزا است وضع شده است، به دلیل تبادر علیت منحصر در ذهن عرف هنگام شنیدن جمله شرطیه؛ در نتیجه با انتفای شرط که علت انحصاری برای وجود جزاء است حکم در جمله جزاء نیز منتفی می‌شود.

۲. جمله شرطیه تنها برای دلالت بر تلازم میان جزاء و شرط وضع شده و از راه انصراف فهمیده می‌شود که شرط، علت منحصر برای وجود جزاء است، زیرا فرد اکمل لزوم، لزوم علی انحصاری است.

۳. این امر در گرو بیان سه مقدمه است: الف. ادات شرط برای دلالت بر ربط لزومی میان شرط و جزا وضع و استعمال شده است (اثبات مراد استعمالی). ب. آن چه متکلم استعمال کرده، جدی است، زیرا اصل، مطابقت مدلول تصویری و مدلول تصدیقی جدی است. ج. متکلم در مقام بیان است و برای جزا به کمک اداتی مانند «أو» شرط دیگری را در عرض شرط اول نیاورده است؛ پس معلوم می‌شود که شرط، علت تامه برای جزاء است. همچنین از اطلاق احوالی شرط معلوم می‌شود که این علیت تامه به حالت خاصی منحصر نیست و هنگامی که ثابت شد شرط، در هر حال علت تامه برای جزاء است، روشن می‌شود که این علت، انحصاری است، زیرا اگر برای دست یافتن به جزاء به علت دیگری به کمک علت اول نیاز باشد، به این معنا است که در این حالت خاص، علیت شرط برای جزاء، تام نیست و این خلاف اطلاق احوالی است (صنقور، ۱۳۸۴، ۱۷۹).

با توجه به آن چه در بالا گفته شد در مواجهه با آن دسته از متون قانونی که در قالب شرط بیان شده است باید توجه داشت که وجود یا عدم مفهوم معتبر برای جمله‌های شرطیه در بیشتر موارد، از راه ذوق سلیم فهمیده می‌شود و ممکن است در برخی موارد، جمله شرطیه‌ای واجد اوصاف لازم باشد، اما نتوان به مفهوم آن تکیه کرد. مثلاً ماده ۱۳۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «اگر شاخه‌ی درخت کسی داخل در فضای خانه یا زمین همسایه شود باید از آن جا عطف کند». مفهوم ظاهری ماده آن است که «اگر شاخه درخت کسی داخل در فضای خانه یا زمین همسایه نشود نباید از آن جا عطف کند». پیداست که چنین مفهومی را هیچ ذوق سلیمی نمی‌پذیرد، زیرا زمانی که شاخه درختی به فضای خانه همسایه وارد نشده است، قطع آن معنایی ندارد. در این موارد، باید توجه داشته باشیم که اعتبار مفهوم به معنای نبودن مفهوم قابل پذیرش است. به عبارت دیگر، هر گاه جمله شرطیه دارای مفهومی باشد که از نظر ذوق سلیم و موازین لغوی قابل قبول باشد بدون شک، آن مفهوم معتبر نیز خواهد بود اما اگر فاقد چنین مفهومی باشد بلکه بر مفهوم نامعقولی دلالت نماید، آن مفهوم اعتباری نخواهد داشت (زراعت، مسجدسرای، ۱۳۸۵، ۱، ۳۰۷)؛ لازم به

ذکر است در مواردی که دو یا سه شرطی که در جمله آمده، هر کدام به تنهایی موجب تحقق حکم نباشد بلکه همه با هم و روی هم رفته در تحقق جزا دخالت داشته باشند در این گونه موارد، انتفای هر یک از شرایط موجب انتفای حکم خواهد بود (قافی، شریعتی، ۱۳۹۲، ۱، ۱۵۷-۱۵۸) مانند ماده ۶۵۴ ق.م.ا.: «هرگاه سرقت در شب واقع شده باشد و سارقین دو نفر یا بیشتر باشند و لاقلاً یک نفر از آنها حامل سلاح ظاهر یا مخفی باشد در صورتی که بر حامل اسلحه عنوان محارب صدق نکند جزای مرتکب یا مرتکبان حبس از ۵ تا ۱۵ سال و شلاق تا ۷۴ ضربه می باشد» مفهوم مخالف این ماده آن است که هرگاه سرقت در شب واقع نشود یا سارق یک نفر بیشتر نباشد یا هیچ یک از سارقان حامل سلاح نباشند مجازات مذکور اعمال نمی گردد.

۴-۲- مفهوم وصف

جمله ای که مشتمل بر موصوف و وصفی بوده است بر انتفای حکم از موصوف در هنگام انتفای وصف دلالت دارد (فضلی، ۱۳۸۲، ۷۸) در واقع، «انتفاء حکم الموصوف عند انتفاء وصفه» حکمی که برای موصوف وجود دارد، با از بین رفتن صفت از بین برود (حیدری، ۱۱۱، ۱۳۷۶). وصف در این جا شامل نعت، حال، تمییز و سایر قیدهایی می شود که موضوع تکلیف را مقید می سازد (السیوطی، ۱۹۷۵، ۲، ۹۰). علمای علم اصول اختلاف نموده اند که آیا مجرد تقیید موصوف به وصف، دلالت بر مفهوم می نماید، به این معنا که در هنگام وصف، حکم از موصوف منتفی است یا خیر؟ (مظفر، ۱۴۰۵، ۱، ۱۲۱) اگر اعتقاد به مفهوم داشتن وصف داشته باشیم، باید بگوئیم که با انتفای وصف، موصوف، حکم قبلی را ندارد، هرچند به جای آن وصف، وصف دیگری جایگزین شود (آهنگران، ۱۳۸۴، ۹۲)؛ مثلاً ماده ۴۵۰ قانون مدنی مقرر می دارد: «تصرفاتی که نوعاً کاشف از رضای معامله باشد امضای فعلی است...» در این جا موضوع، تصرفات است و کاشفیت نوعی از رضا نیز قید تصرفات می باشد و امضای فعلی محسوب شدن، حکم است. هر شنونده ای آگاه به قواعد الفاظ، چنین مفهومی را از ماده یاد شده به دست می آورد: «تصرفاتی که نوعاً کاشف از رضای معامله نباشد امضای فعلی نیست ...» یا مثلاً ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی مقرر می دارد: «طلاق باید به صیغه - ی طلاق و در حضور لاقلاً دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند؛ واقع گردد.» پس شهادت دو مرد فاسق در طلاق شنیده نمی شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ۵، ۳۴۵).

اصولی‌ها برای دلالت وصف بر مفهوم، به تبادر، اطلاق کلام و این که اگر هیأت وصفیه دلالت بر مفهوم نداشته باشد موجب لغویت می‌شود، استناد کرده‌اند (سبحانی، ۱۴۳۰، ۸۴).

نکته قابل توجه آن است که در برخورد با متون قانونی که پای وصف در آنها به میان آمده است چنین نیست که لزوماً دارای مفهوم مخالف باشند چرا که در برخی از جمله‌ها، که دارای وصف و قید هستند مفهومی را نمی‌توان به دست آورد و گاهی تقیید هیچ‌گونه دلالتی بر مفهوم مخالف نمی‌کند. مانند، ماده ۲۶ قانون مدنی که می‌گوید: «اموال دولتی که معدّ است برای مصالح یا انتفاعات عمومی... قابل تملک خصوصی نیست...» قید در این مورد، عبارت است از: «که معدّ است برای مصالح یا انتفاعات عمومی» اگر بخواهیم مفهوم مخالف این ماده را حجت بدانیم، باید بگوئیم: «اموال دولتی که معدّ برای مصالح یا انتفاعات عمومی نیست، قابل تملک خصوصی است» در حالی که آیا اساساً مالی که دولتی باشد ولی ذاتاً معدّ برای مصالح یا انتفاعات عمومی نباشد وجود خارجی دارد؟ نتیجه این است که تقیید در این مورد مفهوم مخالف ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ۲۵۷)؛ در عین حال، حقوقدان دیگری بر این نظر است که اموالی که در اختیار دولت است دو گونه است: اموال دولتی، اموال عمومی، و ماده مورد بحث، ناظر به اموال عمومی دولت است، نه اموال دولتی، پس وصف مذکور در این ماده، دارای مفهوم است (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ۶۵، ۶۹)؛ یا مثلاً ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «طفل متولّد از زنا ملحق به زانی نمی‌شود». این مفهوم را ندارد که «طفل غیر متولّد از زنا به زانی ملحق می‌شود».

از نظر اصولیان، وصف‌های به کار رفته در آیات و روایات، فاقد مفهوم مخالف است. ولی صاحب نظران حقوق معتقدند اوصافی که در متون قانونی به کار رفته، اصولاً دارای مفهوم مخالف است. راز این تفاوت دیدگاه را باید در این نکته جستجو کرد که در آیات و روایات، احتمالات و ملاحظاتی وجود دارد که در قوانین موضوعه مطرح نمی‌شود؛ از جمله این که بسیاری از اوصاف و قیودی که در روایات به کار رفته، ناظر به موارد خاصی است که در سؤال راویان مطرح شده است. مثلاً راوی در مورد موضوع خاصی از امام (ع) سؤال کرده و حضرت نیز در پاسخ تنها حکم همان مورد را بیان فرموده و نسبت به حکم دیگر موارد، سکوت کرده است. چنین اوصاف و قیودی را نمی‌توان علت منحصر حکم دانست؛ در نتیجه، اوصاف مزبور فاقد مفهوم مخالف است. اما در قوانین، چنین ملاحظاتی وجود ندارد و قانونگذار معمولاً در مقام وضع قواعد کلی است؛ لذا اوصاف و قیود مذکور در قوانین مفهوم مخالف دارد (قیاسی، ۱۳۷۹، ۱۰۸).

مفهوم داشتن وصف در قوانین کیفری غالباً با اصل تفسیر مضیق نیز سازگارتر است؛ زیرا با توجه به تفسیر مضیق، می‌توان گفت: لازمه ذکر یک صفت یا قید در یک ماده قانونی آن است که حکم مورد نظر، صرفاً در چهارچوب همان صفت یا قید قابل اجرا است و لذا چنان چه آن صفت یا قید منتفی شود، حکم نیز منتفی خواهد شد. به عنوان نمونه: به موجب ماده ۵۱۶ قانون مجازات اسلامی: «هرکس به جان رئیس کشور خارجی یا نماینده سیاسی آن در قلمرو ایران سوء قصد نماید به مجازات مذکور در ماده ۵۱۵ (سه تا ده سال حبس) محکوم می‌شود...» وصف «سیاسی» در این ماده دارای مفهوم است، یعنی این ماده شامل نمایندگان فرهنگی، بازرگانی، اقتصادی، نظامی یا اعضای اداری و مأموران به خدمات عمومی سفارتخانه‌ها نمی‌شود (پیمانی، ۱۳۷۵، ۸۷)؛ بنابراین نمی‌توان به عنوان یک قاعده کلی بیان کرد که جمله‌ی وصفیه دارای مفهوم است یا دارای مفهوم نیست بلکه باید این مسأله را به ذوق سلیم واگذار کرد و در هر مورد نتیجه گرفت که جمله وصفیه مفهوم دارد یا مفهوم ندارد. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- ماده ۲۱۹ قانون مدنی آورده است: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد بین متعاملین و قائم مقام آنها، لازم الاتباع است.» مفهوم این عبارت چنین است: «عقودی که بر طبق قانون واقع نشده باشد بین متعاملین و قائم مقام آنها، لازم الاتباع نیست.»

- ماده ۳۶۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر چیزی که فروش آن مستقلاً جایز است استثنای آن از مبیع جایز است.» مفهوم این ماده چنین است: «هر چیزی که فروش آن مستقلاً جایز نیست استثنای آن از مبیع، جایز نیست.»

- ماده ۱۱۵۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «زنی که به شبهه با کسی نزدیکی کند باید عده‌ی طلاق نگاه دارد.» اما مفهوم مخالف این ماده چنین نیست: «زنی که به غیرشبهه با کسی نزدیکی کند نباید عده‌ی طلاق نگاه دارد.»

- ماده ۲۱۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر گاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده آن معامله باطل است.» عبارت «با قصد فرار از دین» وصف معامله است اما دلالت بر مفهوم معتبر ندارد؛ یعنی نمی‌توان گفت که «هرگاه معلوم شود که معامله بدون قصد فرار از دین و به طور صوری انجام شده آن معامله باطل نیست.» زیرا معامله بدون قصد، هیچ اعتباری ندارد.

- ماده ۷۶۱ قانون مدنی آورده است: «صلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد قاطع بین طرفین است و هیچ یک نمی‌تواند آن را فسخ کند اگر چه به ادعای غبن باشد.» مفهوم این ماده چنین

است: «صلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح نباشد، قاطع بین طرفین نیست و هر یک از آنان می‌تواند به ادعای غین آن را فسخ کند».

آن چه از این مبحث، به دست می‌آید این است که در مواد قانونی و نظرات حقوقدانان، بیان یک صفت یا قید در قانون معمولاً ایجاد مفهوم مخالف می‌کند. چنان چه برخی حقوقدانان به این نکته توجه داده‌اند: تقیید نشانه‌ی مفهوم مخالف است. آشنائی قابل ملاحظه به ادبیات یک زبان زنده و به خصوص اطلاع بر مبانی علم فصاحت و بلاغت و جمع آن با تتبع و ممارست؛ این نکته را اثبات می‌کند که گویندگان غالباً قیدی را که در سخنان خود می‌آورند ایجاد مفهوم مخالف می‌کند، مثلاً ماده ۱۹۱ قانون مدنی می‌گوید: «عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند». در این ماده: اولاً- قصد مقید به قید «انشاء» شده است و این تقیید، ایجاد مفهوم مخالف می‌کند و آن مفهوم مخالف این است که قصد غیرانشائی (یعنی قصد اخبار) کافی برای ایجاد عقد نمی‌باشد. ثانیاً- تحقق عقد به کمک قصد انشاء، مقید به قید دیگری است که عبارت است از «اقتران قصد انشاء به چیزی که دلالت بر قصد کند». پس اگر، قصد انشاء مقرون به آن چیزی که دلالت بر قصد می‌کند نباشد؛ عقد محقق نمی‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ۵، ۳۵۷). اما در مقابل، آن چه بین اندیشمندان اصولی شهرت دارد این است که وصف مفهوم ندارد (خراسانی، ۱۴۱۲، ۱، ۳۲۰؛ نائینی، ۱۴۲۱، ۲، ۵۰۳؛ نائینی، ۱۳۷۸، ۴۳۴؛ مظفر، ۱۳۸۳، ۱، ۱۲۱؛ موسوی خمینی، ۱۳۶۷، ۱، ۳۶۲) و بر این نظرند که وصف‌های موجود در منابع، قید موضوع حکم است نه قید حکم (مظفر، ۱۳۸۳، ۱، ۱۱۴) و برخی قائل به مفهوم هستند (حیدری، ۱۴۱۲، ۱۲۳)؛ اما نکته قابل تذکر آن است که بنابر هر دو قول، وصف در چند مورد مفهوم ندارد: ۱- در موردی که مسلم باشد وصف توضیحی است نه تقییدی؛ ۲- در موردی که وصف غالبی باشد (محمدی، ۱۳۸۶، ۸۷) گذشته از این که تشخیص قید توضیحی از غیر توضیحی (احترازی) در برخی از موارد چندان ساده نیست. البته اگر وصف، صرفاً بیان‌کننده موارد غالب باشد یقیناً مفهوم ندارد^۱ مانند اصل ۲۸ قانون اساسی: «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است برگزیند»، عبارت «که بدان مایل است» یک وصف غالبی است یعنی معمولاً انسان شغلی را بر می‌گزیند که بدان علاقمند است اما گاهی ممکن است انسان به شغلی بپردازد که هیچ علاقه و تمایلی به آن ندارد.

۱- همانگونه که در اصول فقه به آیه «و ربائبکم اللاتی فی حجورکم» مثال می‌زنند که وصف «فی حجورکم» برای بیان اغلیت است و قطعاً این آیه مفهوم مخالف ندارد بلکه اگر ربیبه در خانه ناپدری نیز زندگی نکند ازدواج وی با ناپدری حرام خواهد بود.

۴-۳- مفهوم غایت

غایت یعنی نهایت و انتهای چیزی، هر گاه موضوع حکم مقید به غایت و نهایت باشد، آیا دلالت می‌کند بر این که حکم بعد از غایت و نهایت مخالف حکم پیش از آن است؟ ظاهراً فهم عرفی و تبادر چنین است و بیشتر اصولیین نیز بر این عقیده‌اند (محمدی، ۱۳۸۶، ۸۳) در بحث غایت این مطلب که آیا غایت داخل در منطوق یا معنی است یا خیر؟ و این که اگر غایت داخل معنی باشد، حکم غایت موافق حکم معنی است و اگر غایت را داخل معنی ندانیم حکم غایت مسکوت است و حال آن که در مفهوم مخالف، حکم مفهوم با حکم منطوق مخالف است. اگر غایت را داخل معنی بدانیم مدلول منطوقی است نه مفهوم و اگر آن را خارج بدانیم مفهوم مخالف است (زراعت، مسجدسرائی، ۱۳۸۵، ۱، ۳۲۰) این موضوع که آیا غایت داخل در معنی است یا خیر؟ بین صاحب نظران اختلاف است. بعضی از اصولی‌ها بر این نظرند: که غایت به هیچ وجه داخل در معنی نیست. چه غایت قید حکم باشد، یا نباشد. و اگر در بعضی از موارد غایت داخل در معنی بود به یقین به وسیله قرینه است (خراسانی، ۱۴۱۲، ۱، ۳۲۶؛ مظفر، ۱۴۰۵، ۱، ۱۲۴؛ موسوی خمینی، ۱۳۶۷، ۱، ۳۶۶؛ نائینی، ۱۳۶۹، ۴۳۶) و برخی نیز قائل به تفکیک‌اند بین آنجایی که غایت قید فعل باشد، یا قید حکم. هر گاه غایت قید فعل باشد در این صورت غایت داخل در معنی است و اگر غایت قید حکم باشد در آن صورت غایت داخل معنی نیست (موسوی خمینی، ۱۳۶۷، ۱، ۳۶۶) در مفهوم داشتن غایت آنچه بین اصولی‌ها شهرت دارد مفهوم داشتن غایت است. مشهور اصولی‌ها عقیده دارند که ادات و ابزار غایت، دلالت بر از بین رفتن حکم بعد از غایت دارند بلکه ممکن است گفته شود که دلالت غایت بر انتفای حکم، شدیدتر از دلالت جمله شرطیه بر انتفای حکم در صورت انتفای شرط می‌باشد (سبحانی، ۱۴۳۰، ۸۸) عده‌ای همانند سید مرتضی و شیخ طوسی بر این نظرند که غایت مفهوم ندارد (مظفر، ۱۴۰۵، ۱۰۴) عده‌ای هم قائل به تفصیلند، که هرگاه غایت، قید حکم باشد، بر مفهوم دلالت خواهد داشت اما اگر غایت قید موضوع باشد و موضوع را محدود کند، دلالت بر مفهوم ندارد (خراسانی، ۱۴۱۲، ۱، ۳۲۴؛ مظفر، ۱۴۰۵، ۱، ۱۳۴؛ موسوی خمینی، ۱۳۶۷، ۱، ۳۶۳؛ فیض، ۱۳۸۵، ۲۵۹).

مواعد در مواد قانونی کاربرد زیادی دارد و از آن جا که هر موعدی دارای غایت است بنابراین، بحث مفهوم غایت در حقوق کاربرد زیادی دارد و چنان چه قرینه‌ی خاصی وجود نداشته باشد، ذوق سلیم اقتضاء می‌کند که جمله‌ی غایت‌دار، مفهوم داشته باشد. اما در مورد این که غایت داخل معنی می‌باشد یا خیر، جواب

علمی و کلی وجود ندارد بلکه باید، از طریق مراجعه نمودن به قوانین متداول و با بکاربردن یکی از ابزارهای استنباط، راه حل آن را بدست آورد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ۲۵۹) که به چند مورد اشاره می‌کنیم.

ماده ۱۷۳ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، مقرر می‌دارد: «در جرایمی که مجازات قانونی آن از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد و از تاریخ وقوع جرم تا انقضای مواعد مشروحه‌ی ذیل تقاضای تعقیب نشده باشد و یا از تاریخ اولین اقدام تعقیبی تا انقضای مواعد مذکوره به صدور حکم منتهی نشده باشد تعقیب موقوف خواهد شد».

الف) حداکثر مجازات مقرر بیش از سه سال حبس یا جزای نقدی بیش از یک میلیون ریال یا انقضای مدت ده سال.

ب) حداکثر مجازات کم تر از سه سال حبس یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال با انقضای مدت پنج سال.

ج) مجازات غیر از حبس یا جزای نقدی با انقضای مدت سه سال

در این ماده سه نوع مرور زمان پیش‌بینی شده است: «تا ده سال، تا پنج سال و تا سه سال» که بر حسب قرینه‌های موجود در ماده، سال دهم و پنجم و سوم نیز جزو مدت مرور زمان است اما مجازات «تا سه سال حبس» و «تا یک میلیون ریال جزای نقدی» ابهام دارد که آیا خود سه سال یا خود یک میلیون ریال مشمول بند ب است یا خیر؟ اگر غایت داخل مغیاً باشد این دو مورد، مشمول بند ب خواهد بود و مشمول مرور زمان پنج ساله می‌شود؛ اما اگر غایت داخل مغیاً نباشد، این دو مورد مشمول بند ب نمی‌شوند و از طرف دیگر مشمول بند الف نیز نیستند؛ زیرا آن بند برای بیش‌تر از سه سال حبس و بیش‌تر از یک میلیون ریال جزای نقدی می‌باشد. بنابراین دو مورد مزبور، ابهام پیدا می‌کند.

در جرایم تعزیری معمولاً مجازات‌ها به صورت حداقل و حداکثر تعیین می‌شود. مانند، «تا ۷۴ ضربه شلاق» و «شش ماه تا دو سال حبس» و «سه تا شش میلیون ریال جزای نقدی» در این موارد، هر گاه دادگاه بخواهد مجازات را تشدید نماید و تشدید بیش‌تر از حداکثر مجازات قانونی جایز نباشد؛ این بحث مطرح می‌شود که آیا دادگاه می‌تواند مثلاً خود ۷۴ ضربه شلاق یا دو سال حبس یا شش میلیون ریال جزای نقدی را نیز مورد حکم قرار دهد یا خیر؟ و این بحث وابسته به بحث دخول یا عدم دخول غایت در مغیاً می‌باشد.

ماده ۲۸۰ قانون تجارت آورده است: «امتناع از تأدیه‌ی وجه برات باید در ظرف ده روز تاریخ وعده به وسیله نوشته‌ای که اعتراض عدم تأدیه نامیده می‌شود، معلوم گردد». مفهوم مخالف این ماده چنین است: «نوشته‌ای که پس از ده روز تهیه شود، اعتراض عدم تأدیه محسوب نمی‌شود».

مفهوم غایت از آن جهت اعتبار دارد که قیدی، حکم را محدود و مقید به زمان خاصی می‌کند به گونه‌ای که اگر قید از بین برود حکم نیز زایل می‌شود و این مفهوم مشمول همان قاعده‌ی کلی است که می‌گوید هر گاه موضوع همراه با قید بیاید و این قید در تعلق حکم به موضوع نقش داشته باشد از بین رفتن قید موجب از بین رفتن حکم می‌شود (زراعت، ۱۳۹۱، ۷۶).

۴-۴- مفهوم حصر

در مواد قانونی واژه‌هایی هم‌چون فقط، تنها، بجز، غیر از، برای حصر به کار می‌روند و معمولاً جملاتی که دارای ادات حصر می‌باشند و افاده‌ی حصر می‌کنند، مفهوم مخالف معتبر نیز دارند (اصفهان‌ی، ۱۳۶۳، ۱۵۴؛ میرزای قمی، ۱۲۰۵، ۱، ۱۸۸)؛ که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

ماده ۶۱۷ قانون مدنی: «امین نمی‌تواند غیر از جهت حفاظت، تصرفی در ودیعه کند...» مفهوم این ماده آن است که امین فقط از جهت حفاظت می‌تواند تصرف در ودیعه نماید.

قسم دیگری از مفهوم نیز در نوشته‌های اصولی دیده می‌شود که مفهوم استثناء نام دارد (حائری یزدی، ۱۴۱۸، ۱، ۲۰۶) و بازگشت آن به مفهوم حصر است. مثلاً ماده ۳۳۲ قانون مدنی آورده است: «هر گاه یک نفر، سبب تلف مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف شدن آن مال بشود، مباشر مسؤول است نه مسبب، مگر این که سبب اقوی باشد به نحوی که عرفاً اتلاف مستند به او باشد». مفهوم این ماده آن است که اگر سبب اقوی نباشد، مباشر مسؤول است (باریکلو، ۱۳۸۵، ۱۸۴) بیشتر اصولی‌ها آن را دارای مفهوم می‌دانند (میرزای قمی، ۱۲۰۵، ۱۸۸) و حجیت مفهوم استثناء به دلیل تبادر است (موسوی خمینی، ۱۳۶۷، ۱، ۳۶۶). در اینجا نیز قیدی وجود دارد که موضوع را منحصر در حالت خاصی می‌سازد و اگر رابطه قید و موضوع به گونه‌ای باشد که قید در تعلق حکم به موضوع نقش داشته باشد یعنی اگر قید نباشد موضوع یا حکم نیز از بین برود لاجرم باید مفهوم مخالف را برقرار دانست. پس قصر صفت بر موصوف یا قصر موصوف بر صفت یا استثنا و هرگونه حصری که موضوع را منحصر در حالت خاصی نماید مفهومیست آن است که اگر قید و انحصار از بین برود، حکم نیز از بین خواهد رفت (زراعت، ۱۳۹۱، ۷۷).

۴-۵- مفهوم لقب

در اصول مراد از لقب هر چیزی است که مورد حکم واقع شود؛ در واقع مسند هر جمله‌ای را لقب نامند (ولایی، ۱۳۸۶، ۳۰۶). هر اسمی که در مواد قانونی به کار می‌رود به نحوی لقب محسوب می‌شود و اگر قرار باشد که همه این لقب‌ها، دارای مفهوم باشند نتایج نامعقولی به دست می‌آید. مثلاً وقتی ماده ۴۷۲ قانون مدنی می‌گوید: «عین مستأجره باید معین باشد...» مفهومش آن نیست که غیر عین مستأجره لازم نیست معین باشد و مثلاً می‌توان مال غیر معینی را مبیع قرار داد. در مواردی هم ممکن است، حکم لقب با حکم غیر افراد تحت پوشش لقب تفاوت داشته باشد. اما این تفاوت حکم، به خاطر مفهوم لقب نیست. مثلاً ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی آورده است: «نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست». مفهوم این عبارت آن نیست که نکاح زن غیر مسلمان، با مرد مسلمان جایز است زیرا اصولی‌ها چنین مفهومی را معتبر نمی‌دانند هر چند گروهی آن را معتبر دانسته‌اند (البیضاوی، ۱۹۷۰، ۲۲۱) و این حکم در مواردی صحیح می‌باشد اما صحت حکم به خاطر مفهوم ماده نیست بلکه به خاطر دلیل خارجی است که اتفاقاً با مفهوم این ماده مطابقت دارد. صاحب نظران اصولی بر این عقیده‌اند که لقب مفهوم ندارد (قمی، ۱۲۰۵، ۱، ۱۹۱؛ خراسانی، ۱۴۱۲، ۲۵۰).

۴-۶- مفهوم عدد

اگر حکمی بر موضوعی جاری شود که در آن عدد به کار رفته باشد، آیا آن عدد مفهوم دارد یا خیر؟ عدد در قوانین موضوعه کاربرد زیادی دارد. اما همان‌گونه که اصولی‌ها گفته‌اند، بی‌گمان محدود کردن متعلق حکم به عددی خاص، دلالت ندارد بر انتفاء حکم از غیر آن عدد و نمی‌توان برای آن مفهوم معتبری قائل شد (قمی، ۱۲۰۵، ۱، ۱۹۱؛ خراسانی، ۱۴۱۲، ۲۵۰)؛ بلکه باید به سراغ قرینه‌های دیگر رفت. گاهی عدد به عنوان تعیین حداقل به کار می‌رود، مثلاً ماده ۱۷۲ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: «در کلیه جرایم، یک بار اقرار کافی است، مگر در جرایم زیر که نصاب آن به شرح زیر است: الف. چهار بار در زنا، لواط، تفخیز و مساحقه ب. دو بار در شرب خمر، قوادی، قذف و سرقت موجب حد» در این موارد حداقل یا حداکثری که تعیین می‌شود، الزاماً باید رعایت شود. مثلاً اقرار کم‌تر از چهار بار، حد لواط را ثابت نمی‌کند؛ اما این مطلب نتیجه مفهوم مخالف عدد نیست.

گاهی عدد برای تعیین حداقل و حداکثر نیست. مثلاً ماده ۵۲۷ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: «هر گاه دو نفر بر اثر برخورد بی‌واسطه با یکدیگر کشته شوند...» در این موارد صرف بیان عدد، دلالتی بر مفهوم معتبر ندارد مگر این که قرینه‌ی خارجی بر مؤثر بودن عدد و نفی حکم برای غیر عدد دلالت داشته باشد. مثلاً ماده ۸۰۸ قانون مدنی آورده است: «هر گاه مال غیرمنقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک حصه‌ی خود را به قصد بیع، به شخص ثالثی منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه‌ی مبیعه را تملک کند». در این جا با مراجعه به منابع این ماده که روایات شرعی است، متوجه می‌شویم که عدد دو در حکم مدخلیت دارد. یعنی اگر ملک قابل تقسیمی مشترک میان سه نفر یا بیش تر باشد حق شفعه جاری نخواهد بود (زراعت، مسجدرائی، ۱۳۸۵، ۱، ۳۳۵) اما مواردی نیز وجود دارد که عدد دارای مفهوم معتبر است و ماده ۸۰۸ قانون مدنی یکی از آنهاست که می‌گوید: «هر گاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک حصه‌ی خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه‌ی مبیعه را تملک کند. این حق را حق شفعه و صاحب آن را شفیع می‌گویند.» هیچ یک از حقوقدانان تردید ندارند که حق شفعه فقط در اموال غیر منقول مشترک میان دو نفر برقرار است. ممکن است گفته شود این انحصار از منابع شرعی به دست می‌آید پس اگر دلایل خارجی وجود نمی‌داشت نمی‌توانستیم چنین مفهومی را استنباط کنیم اما به هر حال، قانونگذار ماده ۸۰۸ را با توجه به مفهوم مخالف آن وضع کرده است و اگر این ماده برای شخصی قرائت شود که از دلایل خارجی اطلاعی ندارد همین مفهوم را استنباط می‌کند. پس ملاحظه می‌شود که در اینجا عدد، مفهوم مخالف دارد حال آن که مفهوم عدد را ضعیف‌ترین مفهوم پس از مفهوم لقب می‌دانند و در مواردی شرط یا حصر، مفهوم ندارد حال آن که اکثر قریب به اتفاق اصولی‌ها برای آن مفهوم مخالف، قائل هستند (زراعت، ۱۳۸۸، ۹۱) پس به طور قطع نمی‌توان گفت که کدام نوع از جملات بحث شده دارای مفهوم مخالف است و کدام یک مفهوم ندارد بلکه ذوق سلیم می‌تواند معیار و ملاک برای اعتبار مفهوم و عدم آن باشد. لازم به ذکر است که اگر عدد به عنوان غایت حکم در کلام آورده شود در چنین مواردی در مفهوم داشتن آن تردیدی نیست (قافی، شریعتی، ۱۳۹۲، ۱، ۱۷۷)؛ مانند ماده ۶۵۲ ق.م.ا.: «هرگاه سرقت مقرون به آزار باشد و یا سارق مسلح باشد به حبس از سه ماه تا ده سال و شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم می‌شود.»

۵- نتیجه‌گیری

علمای اصول در بحث مفاهیم درباره اعتبار و عدم اعتبار مفهوم مخالف، مباحث گسترده و مفصلی را مطرح کرده‌اند و مشابه اختلاف نظری که در مواجهه اصولیان با آیات و روایات وجود دارد در برخورد با مواد قانونی و گزاره‌های حقوقی نیز قابل طرح می‌باشد. بدون شک انتقال ذهن از منطوق جمله به مفهوم موافق آن در حقیقت به دلیل اولویت و رجحانی است که مفهوم نسبت به منطوق دارد به طوری که وقتی انسان با یک حکم قانونی روبرو می‌شود معمولاً برای یافتن فلسفه و علت آن به کاوش و تحلیل می‌پردازد، اگر ذهن انسان، علت حکم منطوق را به فراست دریابد حکم را در چهارچوب منطوق جمله محدود نمی‌کند بلکه آن را به موارد دیگری که علت حکم به نحو قوی تری وجود دارد نیز سریان می‌دهد. باید توجه داشت که الزاماً همه جملات و عبارات قانونی دارای مفهوم نیستند، زیرا برخی جملات به غیر از معنا و مدلولی که به طور مستقیم از آنها فهمیده می‌شود مدلول دیگری ندارند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که هر عبارتی دارای منطوق است ولی لازم نیست که مفهوم داشته باشد. از بررسی عبارات قانونی چنین به دست می‌آید که برداشت مفهوم مخالف از عبارات قانونی به طوری که با اصول کلی و مبانی حقوقی قوانین منافات داشته باشد پذیرفته نیست و چه بسا تعارض مفهوم مخالف با قواعد عمومی و اصول مسلم حقوقی قرینه‌ای باشد بر این که عبارات قانون در این مورد خاص، فاقد مفهوم است و یا این که مفهوم مخالف آن مد نظر قانونگذار نبوده است. از اینرو ضمن این که دادرس و حقوقدان برای مفهوم‌گیری از قوانین باید با مبانی حقوق و اصول و قواعد مسلم حقوقی آشنایی داشته باشد کشف قرینه بر خلاف اراده مفهوم مخالف و ذوق سلیم، معیار و ضابطه تشخیص مفهوم و عدم آن خواهد بود.

فهرست منابع

کتاب‌ها:

- ۱- ابن ادریس حلی، محمد بن احمد، (۱۴۱۱)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۲- ابن قدامه، موفق الدین، (۱۴۰۴)، المغنی، دار الکتب العربیه، بیروت.
- ۳- اصفهانی، محمدحسین، (۱۳۶۳)، الفصول الغرویّه، دار احیاء العلوم الاسلامیّه، قم.
- ۴- السبکی، علی بن عبدالکافی، (۱۴۰۴)، الابهاج فی شرح المنهاج، دار الکتب العربیه، بیروت.

- ۵- السیوطی، جلال‌الدین، (۱۹۷۵)، کتاب الاشباه و النظائر، مکتبه الکلیات الأزهریه، مصر، جلد دوم.
- ۶- باریکلو، علیرضا، (۱۳۸۵)، مسؤولیت مدنی، نشر میزان، تهران.
- ۷- بجنوردی، سید محمد، (۱۳۷۹)، علم اصول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی و مؤسسه عروج، تهران.
- ۸- پیمانی، ضیاء‌الدین، (۱۳۷۵)، حقوق کیفری اختصاصی (جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی)، نشر میزان، تهران، چاپ دوم.
- ۹- جزایری، محمدجعفر، (۱۴۱۲)، منتهی‌الدرایه فی توضیح الکفایه، نشر فقهت، قم.
- ۱۰- جزایری، سید محمدجعفر، (۱۳۸۲)، منتهی‌الدرایه فی توضیح الکفایه، موسسه مطبوعاتی دارالکتاب جزایری، قم.
- ۱۱- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۸۳)، مقدمه عمومی علم حقوق، کتابخانه گنج دانش، تهران، چاپ نهم.
- ۱۲- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۹۱)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، کتابخانه گنج دانش.
- ۱۳- حائری یزدی، عبدالکریم، (۱۴۱۸)، درر الفوائد، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ پنجم.
- ۱۴- حیدری، سید علی نقی، (۱۳۷۶)، اصول الاستنباط، ترجمه و شرح عباس زراعت و حمید مسجد سرائی، دانشگاه کاشان.
- ۱۵- خراسانی (آخوند)، محمد کاظم، (۱۴۱۲)، کفایه الاصول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۱۶- زراعت، عباس، (۱۳۸۸)، قواعد فقه مدنی، انتشارات جنگل، تهران.
- ۱۷- زراعت، عباس، مسجدسرای، حمید، (۱۳۸۵)، مبانی استنباط فقه و حقوق، انتشارات حقوق اسلامی، جلد اول، دوم، سوم، قم.
- ۱۸- سبحانی، شیخ جعفر، (۱۴۳۰)، الوسیط فی اصول الفقه، موسسه الامام الصادق، قم.
- ۱۹- صفقور، شیخ محمد، (۱۳۸۴)، المعجم الاصولی یتناول بالشرح معظم المصطلحات الاصولیه و تحریر مسائل الاصول بحسب الترتیب الهجائی، منشورات الطیار، قم.
- ۲۰- صدر، سید محمدباقر، (۱۴۰۸)، دروس فی علم الاصول (حلقات)، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر.
- ۲۱- طاهری، حبیب‌الله، (۱۳۷۵)، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، جلد اول.
- ۲۲- عیسی‌العاملی، یاسین، (۱۴۱۳)، الاصطلاحات الفقہیه فی الرسائل العملیه، دار البلاغه، بیروت.
- ۲۳- غروی نائینی، میرزا محمدحسین، (۱۴۲۱)، فوائد الاصول، موسسه النشر الاسلامی.
- ۲۴- فضلی، عبدالهادی، (۱۳۸۲)، مبادی اصول الفقه، انتشارات نصایح، قم، چاپ دوم.
- ۲۵- فاضل تونی، عبدالله بن محمد، (۱۴۱۲)، الوافیه فی اصول الفقه، مجمع الفكر الاسلامی.

- ۲۶- فاضل لنکرانی، محمد، (۱۳۸۴)، سیری کامل در اصول فقه، انتشارات دار الولاية، جلد پانزدهم.
- ۲۷- فیض، علیرضا، (۱۳۸۵)، مبادی فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هیجدهم.
- ۲۸- قاضی البیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۹۷۰)، منهج الوصول الی علم الاصول، مکتبه الکلیات الازهریه، القاهره.
- ۲۹- قافی، حسین، شریعتی، سعید، (۱۳۹۲)، اصول فقه کاربردی، تهران، انتشارات سمت، ج ۱، چاپ نهم.
- ۳۰- قمی، میرزا ابوالقاسم، (۱۲۰۵)، قوانین الاصول، بی نا، تهران.
- ۳۱- قیاسی، جلال الدین، (۱۳۷۹)، روش تفسیر قوانین کیفری، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۳۲- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۵)، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ پنجاهم.
- ۳۳- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۸)، اموال و مالکیت، نشر دادگستر و نشر میزان، تهران، چاپ سوم.
- ۳۴- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷)، فلسفه حقوق، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- ۳۵- محسنی، مرتضی، (۱۳۷۵)، دوره حقوق جزای عمومی، میزان، تهران، چاپ هشتم، جلد اول.
- ۳۶- محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۸۶)، اصول فقه، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، چاپ پانزدهم.
- ۳۷- محمدی، ابوالحسن، (۱۳۸۶)، مبانی استنباط حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ بیست و هشتم.
- ۳۸- مرتضوی لنگرودی، (۱۳۷۶)، جواهر الاصول، مؤسسه تنظیم و نشر تراث الامام الخمینی، تهران.
- ۳۹- مشکینی، علی، (۱۳۴۸)، اصطلاحات الاصول، نشر هادی، قم.
- ۴۰- مظفر، محمد رضا، (۱۳۸۳)، اصول الفقه، دار الفکر، چاپ اول.
- ۴۱- موسوی خمینی، سید مصطفی، (۱۴۱۸)، تحریرات فی الاصول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم.
- ۴۲- موسوی خمینی (امام)، سید روح‌الله، (۱۳۶۷)، تهذیب الاصول، دار الفکر، تقریر جعفر سبحانی.
- ۴۳- منتظری، حسینعلی، (۱۴۱۵)، نهاییه الاصول (تقریرات درس سید حسن طباطبائی بروجردی)، نشر تفکر، قم، چاپ اول.
- ۴۴- نوبخت، حسین، (۱۳۸۸)، شیوه‌های تفسیر قوانین مدنی، انتشارات فروزش، تبریز.
- ۴۵- واعظ حسینی بهسودی، محمدسرور، (۱۳۷۵)، مصباح الاصول (تقریرات درس سید ابوالقاسم خویی)، مکتبه الداوری، چاپ پنجم.
- ۴۶- هاشمی شاهرودی، سید محمود، (بی تا)، بحوث فی علم الاصول، دائره المعارف الفقه الاسلامی، قم.

- ۴۷- اسدی، لیلا سادات، عاطفه ذبیحی، (۱۳۹۲)، قانونگذاری و تفسیر قوانین با تأکید بر مقررات خانواده، فصلنامه تعالی حقوق، دوره‌ی جدید شماره‌ی ۲، صص ۵۸-۵۹.
- ۴۸- آهنگران، محمدرسول، زارع مویدی، فاطمه، ناکارآمدی نظریه مشهور در توجیه تعلیق نسخ حکم در باب مفهوم شرط، پژوهش‌های فقهی، دوره هشتم، شماره دوم پاییز و زمستان ۱۳۹۱، صفحات ۲۶-۲۵.
- ۴۹- آهنگران، محمدرسول، زارع مویدی، فاطمه، انحراف در بحث از مفهوم وصف، پژوهش‌های دینی، سال اول، شماره دوم تابستان و پاییز ۱۳۸۴، صفحات ۸۹-۱۱۰.
- ۵۰- امیدی، جلیل، (۱۳۷۷)، قواعد تفسیر قوانین جزائی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۱، صص ۷-۵۴.
- ۵۱- بابائی مهر، علی، (۱۳۸۸)، تفسیر، اصول و مبانی آن در حقوق عمومی، مجله حقوق خصوصی، شماره ۱۴، صص ۱۶۷-۱۹۶.
- ۵۲- زراعت، عباس، (۱۳۹۱)، مفهوم قید نگرشی نو در مفهوم مخالف، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال چهارم، شماره ۶، بهار و تابستان ۹۱، صص ۶۵-۸۲.